

آیا شاعران، دراک تراز انسان های دیگر اند؟

(بخش دوم)

پیکار شاعران با تعصب و اوهام و خرقة پوشان سالوس:

شاعران نخستین کسانی اند که برضد اوهام و خرافات و تعصب و تبعیض و نفاق و دو روئی دکانداران دین و واعظان متعصب به پیکار برخاسته و با اشعار انتقادی خود خواسته اند مردم را از افتادن در دام فریب خرقة پوشان سالوس و زاهد نمایان برحذر دارند. نخستین شاعری که بعد از ابن سینا و زکریا رازی، در این راه پیشگام شد، خیام نیشاپوری بود.

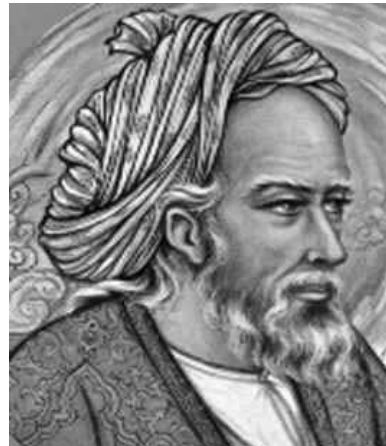
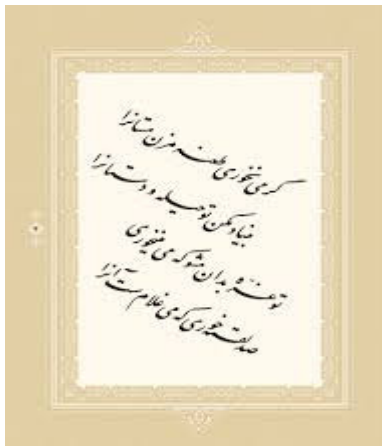
صادق هدایت، نویسنده مشهور ایران، در سال ۱۳۱۳ش، تحلیل ژرفی در باره اشعار و افکار خیام نوشته و شهادت او را در بیان عقیده و باور و پیکار او برضد اوهام و خرافات دینی و مذهبی عصرش ستوده است. به قول او: «جنگ خیام با خرافات و موهومات و محیط خودش در سرتاسر ترانه های او آشکار است و تمام زهرخنده های او شامل حال زهاد و فقها و الهیون می شود. خیام همه مسایل ماوراء مرگ را با لحن تمسخرآمیز و مشکوک و به طور نقل قول با «گویند» شروع می کند:

گویند «بهشت و حورعین خواهد بود آنجا می ناب و انگبین خواهد بود»

گر ما می و معشوقه گزیدیم چه باک؟ چون عاقبت کار همین خواهد بود!

صادق می افزاید: «به اولین فکری که در رباعیات خیام برمی خوریم این است که گوینده با نهایت جرأت و بدون پروا با منطق بی رحم خودش هیچ سستی، هیچ يك از بدبختیهای فکری معاصرین و فلسفه های دستوری و مذهبی آنها را قبول ندارد و به تمام ادعاها و گفته های آنها پشت پا می زند...» (خیام شاعر، خیام فیلسوف؛ صادق هدایت)

چند رباعی دیگر از خیام



تصویری از عمر خیام

در پرده اسرار فنا خواهی رفت
خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

شادی و غمی که در قضا و قدر است
چرخ از تو هزار بار بیچاره تراست

آن کس که گنه نکرده چون زیست؟ بگو
پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

زانسان که بمیرند، بدانسان خیزند
باشد که بحشمان، چنان انگیزند

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
می نوش ندانی ز کجا آمده ای؟

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

نا کرده گناه در جهان کیست؟ بگو
من بد کنم و تو بد مکافات دهی

گویند کسانی که ز می، پرهیزند
ما با می و معشوق از آنیم مقیم



من گویم از هر دو آب انگور خوشست
کاوازه دهل شنیدن از دور خوشست

جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد

تاکی ز زیان دوزخ و سود بهشت؟
اندر ازل آنچه بودنی است، نوشت

بیزار شدم ز بت پرستان و کنشت
که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟

گویند «بهشت دیدن حورخوشست»
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار

گویند بهشت و حور و کوثر باشد
پر کن قدحی باده و بر دستم نه

تاکی ز چراغ مسجد و دود کنشت؟
رو بر سر لوح بین که استاد قضا

تا چند زخم به روی دریا ها خشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟

د پانو شمیره: له ۲ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

صادق هدایت در باره **خیام شاعر** میگوید: «... نفوذ فکر، آهنگ دل‌فرب، نظر موشکاف، وسعت قریحه، زیبایی بیان، صحت منطق، سرشاری تشبیهات ساده‌ی بی‌حشو و زواید و مخصوصاً فلسفه و طرز فکر خیام که به آهنگهای گوناگون گویاست و با روح هر کسی حرف می‌زند در میان فلاسفه و شعرای خیلی کمیاب مقام ارجمند و جداگانه‌ای برای او احراز می‌کند.

رباعی کوچکترین وزن شعری است که انعکاس فکر شاعر را با معنی تمام برساند. هر شاعری خودش را موظف دانسته که در جزو اشعارش کم و بیش رباعی بگوید. ولی خیام رباعی را به منتها درجه‌ی اعتبار و اهمیت رسانیده و این وزن مختصر را انتخاب کرده، در صورتی که افکار خودش را در نهایت زبردستی در آن گنجائیده است.

ترانه‌های خیام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی و معمولی گفته شده که هر کسی را شیفته‌ی آهنگ و تشبیهات قشنگ آن می‌نماید، و از بهترین نمونه‌های شعر فارسی به شمار می‌آید. خیام قدرت ادای مطلب را به اندازه‌ی رسانیده که گیرندگی و تأثیر آن حتمی است و انسان به حیرت می‌افتد که يك عقیده‌ی فلسفی مهم چگونه ممکن است در قالب يك رباعی بگنجد و چگونه می‌توان چند رباعی گفت که از هر کدام يك فکر و فلسفه‌ی مستقل

مشاهده بشود و در عین حال با هم هماهنگ باشد. این کشش و دلربایی فکر خیام است که ترانه‌های او را در دنیا مشهور کرده، وزن ساده و مختصر شعری خیام خواننده را خسته نمی‌کند و به او فرصت فکر می‌دهد...

طرز بیان، مسلک و فلسفه‌ی خیام تأثیر مهمی در ادبیات فارسی کرده، میدان وسیعی برای جولان فکر دیگران تهیه نموده است. حتی حافظ و سعدی در نشانات ذره، ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن دم و می‌پرستی اشعاری سروده‌اند که تقلید مستقیم از افکار خیام است. ولی هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در این قسمت به مرتبه‌ی خیام برسند. ...

حافظ و مولوی و بعضی از شعرای متفکر دیگر اگرچه این شورش و رشادت فکر خیام را حس کرده‌اند و گاهی شلتاق آورده‌اند، ولی به قدری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق‌آمیز پوشانیده‌اند که ممکن است آن را به صد گونه تعبیر و تفسیر کرد. مخصوصاً حافظ که خیلی از افکار خیام الهام یافته و تشبیهات او را گرفته است. می‌توان گفت او یکی از بهترین و متفکرترین پیروان خیام است. مثلاً حافظ می‌گوید:

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند ز نهار کاسه‌ی سر ما پر شراب کن
یا- قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیش ز کاسه‌ی سر جمشید و بهمن است و قباد

صادق هدایت در باره **خیام فیلسوف** مینویسد:

«فلسفه‌ی خیام هیچ‌وقت تازگی خود را از دست نخواهد داد. چون این ترانه‌های در ظاهر کوچک ولی پُر مغز، تمام مسایل مهم و تاریک فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می‌کند. خیام ترجمان این شکنجه‌های روحی شده: فریادهای او انعکاس دردها، اضطرابها، ترسها، امیدها و یأسهای میلیونها نسل بشر است که پی‌درپی فکر آنها را عذاب داده است. خیام سعی می‌کند در ترانه‌های خودش با زبان و سبک غریبی همه‌ی این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکارا و بی‌پرده حل بکند. او زیر خنده‌های عصبانی و رعشه‌آور، مسایل دینی و فلسفی را بیان می‌کند، بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می‌جوید.

به طور مختصر، ترانه‌های خیام آینه‌ای است که هر کس، ولو بی‌قید و لایالی هم باشد، يك تکه از افکار، يك قسمت از یأسهای خود را در آن می‌بیند و تکان می‌خورد. ازین رباعیات يك مذهب فلسفی مستفاد می‌شود که امروزه طرف توجه علمای طبیعی است و شراب گس و تلخ مزه‌ی خیام هرچه کهنه تر می‌شود، بر گیرندگی‌اش می‌افزاید. به همین جهت، ترانه‌های او در همه‌جای دنیا و در محیط‌های گوناگون و بین نژادهای مختلف طرف توجه شده....» (مقاله: خیام شاعر، خیام فیلسوف؛ صادق هدایت)

حکیم سنائی درباره دکانداران دین چنین میگوید :

وین گروهی که نرسید ستند
ماه رویان تیره هوشانند
گشته گویا ز بغض یک دیگر
داده فتوا بخون اهل زمین
عشوه جاه و زخرید ستند
جاه جویان دین فروشانند
کین فلان ملحد آن فلان کافر
از سرجهل و هم از سرکین
درنفاق و خیانت و تلبیس
درگذشته به صد درک زابلیس

شاعر عارف یا عارف شاعر، ندای خدا را با همان رسائی در میکرده میشوند که میتواند در صومعه بشنود:
درصومعه چون راه ندادند مرا دوش
از میکرده آواز برآمد که، عراقی
برای عارف، کفر و دین بازتاب خدا و بیخدائی نیستند، راههای دوگانه ای هستند که به یک سرمنزل
میرسند:

این همه جنگ وجدل حاصل کومه نظری است
و حافظ میگوید:
در می خانه ببستند خدا را مپسند
لاهوئی گفته است:

چون نظر باز کنی، کعبه وبت خان یکی است
که در خانه تزویر و ریا بکشایند!
خون فقیر، زاهد سانسوس میخورد
فریدالدین عطار در اسرارنامه میگوید:

گرفتار علی ماندی و بوبکر
ندانم تا خدا را کی پرستی؟
از نادانی دلی پر زرق و پرمکر
همه عمر اندرین محنت نشستی
از زبان مولانا بشنویم که میگوید:

سخت گیری و تعصب خامی است
یا
از کفر و ز اسلام بیرون است نشانم
جامی هروی گوید:

منع واعظ زخرافات زغوغای عوام

و ایرج میرزای شاعر ریشخند میزند:

نعوذ بالله از آن قطره های دیده شیخ
از آن نماز که خود هیچ از آن نمی فهمی
تفاوتی نکند مرخدای عالم را
فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست
چه خانه ها که از این آب کم خراب کند!
خدا چه فایده و بهره اکتساب کند؟
که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند!
چرا که هرچه کند حیل به درحجاب کند!

زمن مترس که خام ترا خطاب کنم

از او بترس که همشیره ات خطاب کند

(رک: پنجاه مقال سیستانی، مقاله ۱۸، نادانی، منشاء تمام تعصبات و نفرتهاست!)

شعر و شاعر خوب:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید!
هرکه دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
قفسم برده به باغی ودلم شاد کنید
برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک؟
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

ابیات بالا از شعر «پرندۀ زندانی» ملک الشعراء بهار است که آنرا در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در زندان سروده بود. پیام شعر فریاد آزادی خواهی از دست استبداد نظام سلطنتی ایران است. این شعر بزودی نقل محافل ادبی و روشنفکری شاعران گردید و برای شاعران افغان از جمله کریم نژیهی (جلوه) نیز الهامبخش بوده است، چنانکه میگوید: «تا کی از جور و ستم، شکوه و فریاد کنید سعی برهم زدن، منشاء بیداد کنید» ملک الشعراء بهار، از شخصیت های سیاسی و ادبی و شاعر و نویسنده و شعرشناس و محقق بلند مرتبت در عرصه ادبیات فارسی بود. او درباره خصوصیت شعر و شاعری، نظری گرا و صریح دارد، و مینویسد: «هر شعری که شما را تکان نهد، به آن گوش ندهید. هر شعری که شما را نخنداند و یا به گریه نیندازد، آنرا دور بیندازید. هر لفظی که به شما یک یا چند چیز خوب تقدیم نماید، بدان اعتنا ننمائید.» (زندگی و شعر ملک الشعراء بهار، ص ۳۷۵)

بهار، در مورد شعر، احساسی خاص و تعریفی دقیق و بجا دارد و میگوید: «شعر نتیجه عواطف و انفعالات و احساسات رقیقه یک انسان حساس متفکر است. و شعر خوب، چیزی است که از احساسات، عواطف و انفعالات و از حالات روحیه صاحب خود، از فکر دقیق پرهیجان و لمحۀ گرم تحریک شده یک مغز پر جوش و یک خون پرحرارتی، حکایت کند. اشخاصی که در روز عید نوروز یا عید ولادت پادشاه، مجبوریا موظف یا محتاج است که قصیده ای سروده و به موقع معین، با طرز معین و قاعده مخصوص، برای ممدوح خود قرائت نماید، شاعر نیست، اگر هم باشد، قصیده ای را که بدین ترتیب ساخته است نمی توان مثل یک تابلوی نقاشی، یک زمزمه عاشقانه، یا یک غزل پرحرارتی تلقی نمود.» (همانجا ص ۳۴۹)

بهار میگوید: «شاعر آن است که در وقت تولد شاعر باشد، به زور علم و تتبع نمی توان شعر گفت. تقلید الفاظ و اصطلاحات بزرگان و زدیدن مفردات و مضامین مختلفه مردم و با هم ترکیب کردن، کار زشت و نالایقی است و نمی شود نام آن را شعر گذاشت. کسی که از کودکی شاعر نیست، کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر و بزرگوار تر نیست، و بالاخره کسی که هیجان و حس رقیق و عاطفه تکان دهنده ندارد، آن کس نمیتواند شاعر باشد، ولو مثل "قائمی" صد هزار شعر بگوید.

بهار علاوه میکند: شاعر "رودکی" است، "فردوسی" است، «خیام» است، «مسعود» است. منوچهری است، «سعدی» است. شاعر «ویکتور هوگو» است، که در مشرق و مغرب همه جا و همه وقت زنده اند. فردوسی و خیام شاعران همه دنیا و مال همه جهانند. «ویکتور هوگو» و «شیلر» و «ولتر» همه وقت از آن همه ملل بوده و خواهند بود. «کامیار عابدی، زندگی و شعر ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۶۷، ص ۳۷۶)

یکی از شاعران خوب و متفکران گستره زبان و فرهنگ زبان فارسی دری، سعدی است. او در رابطه به خصلت خود پسندانه ارباب ثروت و قدرت، اشعار خرد و روانه ای گفته تا مردم را بسوی آدمیت یعنی شریک شدن در غم و شادی دیگران تشویق و راهنمایی کرده باشد. سعدی با اشعار حکمت آئین و جان بخشای خویش؛ بنی بشر را به یک پیکر واحد تشبیه کرده و به همه انسانها خاطرنشان میکند و می آموزاند که انسان ها ذاتاً و فطرتاً شبیه همدیگراند و از لحاظ احساسات در غم و شادی یا رنج از گرسنگی و برهنگی، فرقی از یکدیگر خود ندارند، پس سرنوشت شان به هم وابسته است. و میباید بدون تبعیض رنگ و جنس و دین و مذهب و مشرب، نسبت به رنج انسان دیگری بی تفاوت نباشد و حتی المقدور به یگ دیگر کمک کنند.

توجه نمائید به این شعر ماندگار و جهان شمول او:

د پانو شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليولو مخکې په خير و لولۍ

بنی آدم اعضای یک دیگرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار
توکز محنت آدمی بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی
که در آفرینش زیک گوهراند
دگر عضوها را نماند قرار

سعدی با بیان این ابیات نغز و پرمغز خود، عالی ترین درس بشردوستی را به جامعه انسانی داده است. این سخنان سعدی، تفکری است جهانشمول و برای تمام دورانها.

شاعران لایق تقدیر اند!

من با خود می اندیشم که چرا شاعران، این دراک ترین و حساس ترین و با عاطفه ترین بخش جامعه بشری در یک روز مشخص، در سطح بین المللی یا حد اقل در سطح ملی تجلیل و تکریم نمیشوند؟ چرا سازمان ملل متحد در فکر گرامیداشت آنها نشده و روزی را به این مناسبت معین نکرده است؟

چرا شاعران خود صدای خود را بلند نمی کنند و رسماً از دولت های خود نمیخواهند تا روزی را بنام روز شاعر برای تجلیل از مقام معنوی شاعران، این گروه اجتماعی آگاه و دراک و با عاطفه و ضد ظلم و خشونت و زورگویی و طرفدار صفا و سخا و عدالت و برابری، مشخص و اعلام کنند. بدون تردید شاعران لیاقت و شایستگی چنین روزی را دارند.

قابل یادآوری است که شعر مثل موسیقی و رسامی و داستان نویسی، از جمله هنرهای ظریفه است. حتی به باور صاحب نظران، "شعر و موسیقی و رقص، رضيع یک پستان و شاگردان یک دبستان اند." البته نقاشی، مجسمه سازی و صنایع مستظرفه دستی و سایر هنرهای نمایشی (سینما و تیاتر) و تصویری (کارتون) نیز از جمله بخش های مهم هنر اند. ما شاهدیم که صاحبان این هنرها بر اساس مهارت های که در بخش هنر خود کسب کرده اند، هنر شان را از طرق مختلفی به نمایش میگذارند و چی بسا که یک نقاش با فروش یک تابلوی هنری، پول گزافی بدست آورد که مصارف چندین سال زندگی او را تکافو نماید، و همچنان یک هنرمند موسیقی و یا سینما و تیاتر نیز ممکن است در بدل اجرای یک کار هنری خود، مزد قابل توجهی بدست آورد، اما شاعر، از شعرش چی بدست می آورد؟ متاسفانه باید گفت هیچ!

امروز، دیگران روزگاری نیست که صدها شاعر در دربار سلاطین حضور می یافتند و با خواندن اشعار خود هنرنمایی میکردند و مورد التفات در باریان قرار میگرفتند و از این مدرک عزت میدیدند و نان میخوردند. امروز اگر شاعری، بجای یک شعر ده شعر هم بسراید، مزدی بدست نمی آورد. کلانترین مُزد شاعر، از خواندن شعرش در یک محفل، یک کف زدن خالی و یک آفرین خشک خواهد بود. شاعر امروز، در بهترین حالتش به این دل خوش میکند که ممکن است روزی یک شخص هنردوستی پیدا شود و مصرف چاپ یک مجموعه از اشعارش را قبول کند.

حال اگر در سطح ملی یا بین المللی روزی بنام شاعر مسما گردد و هر سال از مقام معنوی شاعران تقدیر و تجلیل به عمل آید، ممکن است به همین مناسبت در هر کشوری چند مجموعه شعر (مثلاً از ۱۰ تا ۲۰ مجموعه) شعر شاعران چاپ شوند. افزون بر آن، این امکان نیز وجود دارد تا به بهترین مجموعه های شعری جایزه بدهند و برخی شاعران که لیاقت و اهلیت گرفتن جایزه را دارند، ثمره مادی نیز نصیب شوند. این کار بدون شک سبب تشویق شاعران خواهد گردید تا با شور و هیجان بیشتر استعداد و ذوق و خلاقیت خود را بکار اندازند و شعرهای ماندگار برای همه مردم و همه دورانها بسرایند.

به امید چنین روزی!
پایان